

作者 綠野千鶴
繪者 重瞳×九



THE WHITE CAT'S DIVINE SCRATCHING POST

Translator : Moty ;

Myanimes.ir

[@myAnimes](https://www.instagram.com/myAnimes)

"فصل 6"

برطبق روش های تهذیبگری متداول، مبتدیان اول باید یاد بگیرند تا چطور انرژی را به داخل بدنشان فرا خوانند، سپس اجازه دهند تا انرژی طبیعی چی از گذرگاه های انرژی بدنشون بگذره تا آن رو تبدیل به انرژی چی خودشون کنند. نوعی انرژی چی که آنها باید جذب می کردند مطابق با مشخصه های روحیشان خواهند بود. برای مثال در حال حاضر مو تیان لیائو باید انرژی چی آتش و چوب رو از هر دو نوع به منظور رسیدن به اولین مرحله ی تهذیب گری به داخل بدنش جذب کنه.

هرچند، در تکنیک مشتعل کردن آتش، هیچ اشاره ای به کشیدن انرژی چی به داخل بدن نشده. حتی به عنوان یک لرد شیطانی با تجربه، او فقط از این آموزش گیج شده، سرش رو خاروند.

تا زمانی که کسی به در زد تا مو تیان لیائو رو از گیجی دربیاره.

"شیشو، شاگردان بیرونی برای شما غذا آوردند."

شاگرد ظریف مونثی با جعبه ی غذا داخل شد. قبل از اینکه مو تیان لیائو بتوانه حرف بزنه، غذا رو روی میز قرار داد.

پنج مرحله برای تهذیب گری وجود داشت: پالایش، پایه ریزی، درون (هسته)، روح و مرحله ی نیمه جاویدانی، آنها که به مرحله ی درونی و بالاتر دست پیدا می کردند می توانستند از قرص غذا برای برآوردن احتیاجات بدن استفاده کنند، در صورتی که افرادی که در مرحله ی روحی و بالاتر قرار داشتند اصلا نباید چیزی می خوردند. از این رو هنوز بیشتر شاگردان در فرقه باید گرسنگیشان را رفع می کردند. کارهای پخت و پز آن غذاها طبعا بر روی دوش شاگردان بیرونی فرقه می افتاد. هرچند شاگردان بیرونی فرقه نمی توانستند وارد اقامتگاه شوند، بنابراین شاگردان داخلی باید غذاها را می آوردند.

اخمی کوتاه بر روی چهره ی مو تیان لیائو گسترش یافت و به بالا، به شاگرد مونث نگاه کرد.

خصوصیات چهره ی دختر خوب بود و انگشتان ظریفی داشت و می توانستی حتی او را زیبارویی کمیاب در دنیای تهذیبگری در نظر بگیری. هرچند غرور آشکار در صورتش کاری کرده بود که کمتر جذاب به نظر بیاد.

سوشین از شاگردان نسل دوم با تک خصوصیت آتش بود. پتانسیل او تنها به اندازه ی یک تار مو با پتانسیل خدای بودن متفاوت بود. اگر کسی با اینچنین درجه ای تنها می توانست جزو شاگردان نسل دوم در اقامتگاه ووچینگ بشه، پس چطور کسی با دو مشخصه ی روحی که در حال حاضر بزرگتر از شانزده سال داشت تبدیل به شاگرد مستقیم استاد چینگ تونگ شده بود؟

"همینجا بزارش." مو تیان لیائو به آرومی حرفش رو بیان کرد در حالی که خوش خلقی توی صورتش ناپدید شده بود.

با وجود صدها سال تجربه به عنوان لرد شیطانی غیر ممکن بود که متوجه تحقیری که در صورت دختر وجود داشت نشه. اگر به عنوان شاگرد داخلی عادی به اقامتگاه هزاران جوانه اعزام شده بود، اینچنین فکر می کرد که تحقیرش توسط شاگردان خصوصی یا مستقیم طبیعی است. هرچند حالا که درجه ی خیلی بالاتری نسبت به دختر داشت، به عنوان یک تازه کار، رفتار دختر نسبت به او گستاخی بود.

بی اعتنائی سردی که در چشمان مو تیان لیائو بود کاری کرد که سوشین ناخودآگاه عقب نشینی کنه. در این لحظه بود که بالاخره متوجه ظاهر مو تیان لیائو شد. خصوصیات چهره او نسبتا جذاب بود با این حال هنوز حال و هوای سلطه گری اش رو نگه داشته بود. هرچند که هنوز یک فانی بود، اما چشمانش نافذ بودند. حاله ی شاهوار اطرافش با رئیس فرقه برابری می کرد... و احتمالا حتی باشکوه تر نیز بود!

بعد از اینکه از نمایش قدرت شیشوی فانی اش شوکه شد، خجالت زدگی سوشین به آرومی تبدیل به عصبانیت شد و نتوانست جلوی خودش رو بگیره و در پاسخ قدرتش رو آشکار کرد. خیلی وقت نبود که به فرقه پیوسته بود، بنابراین به تازگی به مرحله ی بنیادی رسیده بود.

حتی با این وجود، قدرتی که در روحش داشت به حدی کافی بود که یک فانی رو مجبور به زانو زدن در برابرش کنه.

مو تیان لیائو به حالت عجیبی به دختر نگاه کرد. این دختر چیکار داشت می کرد، سعی داشت تا از اینچنین روش ناپخته ای برای ترساندن ارشدش استفاده کنه؟ از انجام این کار هیچ منفعتی نمی برد، به غیر از این که لحظه ی زودگذری از رضایت رو حس می کرد...

او از روی تخت پرید و به آرومی به طرف میزش به راه افتاد. واضح بود که اصلا تحت تاثیر قدرتش قرار نگرفته. برعکس، این سوشین بود که حس کرد نیروی سنگین او رو به طرف پایین فشار میده و هوا رو از ریه هایش خارج می کنه. زمانی که مو تیان لیائو تنها چند قدم با میز فاصله داشت، زانوهای سوشین تسلیم شد و محکم روی زمین زانو زد.

"شیزو، این کارها برای چیه؟" مو تیان لیائو به حالت عادی روی صندلی نشست. هرچند که دوباره تهذیبگری اش رو شروع نکرد، او هنوز مرحله ی روحی، نیمه جاویدان لرد شیطانی اش رو حفظ کرده بود، چطور می توانست اجازه بده که تنها یک تهذیبگر در مرحله ی پایه ریزی در برابر قدرت روحی اش مخالفت کنه؟

حالا ترس در صورت سوشین پدیدار شده بود، "شیشو، بخشش داشته باشید! این شاگرد اشتباه کرد!"

بعد از به دست آوردن عکس العملی که خواستارش بود، مو تیان لیائو ناگهان حس کرد که رفتاری تحقیرآمیز با یک دختر جوان بی معنی است. او بار دیگر به سرعت حاله اش رو پنهان کرد و دستش رو تکون داد "وقتی دارم غذا می خورم به کسی نیاز ندارم تا بهم خدمت کنه. نیاز به این چنین تشریفاتی نیست، شیزو، تو مرخصی!"

با تنها همین جمله، مو تیان لیائو مخصوصا طوری رفتار کرد که انگار او زانو زده تا برای فرصتی برای خدمت رسانی در هنگام غذا خوردن به او التماس کند. سوشین در برابر تمایل شدیدش برای خون بالا آوردن مقاومت کرد و شتابان بدون گفتن چیز دیگری عقب نشینی کرد.

"هی، چطور بود؟" بعد از ترک محوطه ی درونی حیاط مو تیان لیائو، به وسیله ی شاگردان دنبال کننده برای سوال و جواب به کناری کشیده شد.

"شیزو، به خاطر این شیشو رو انتخاب کرده که استعدادش رو داره." سوشین رنگ و رو رفته به سرعت پاسخشون رو داد قبل از اینکه آنجا رو ترک کنه، از گفتن توضیحات بیشتر سرباز زد.

او جرات نداشت تا در مورد رویارویی با قدرت روحی وحشتناک شیشویش چیزی رو برملا کنه. وگرنه، اگر این حقیقت که سعی کرده بود تا شیشویش رو بترسونه برملا میشد و بر اساس قوانین فرقه به سختی تحت مجازات قرار می گرفت.

روز طولانی ای بود، بعد از اینکه غذا خوردن مو یائو به پایان رسید، متوجه شد که آسمان رو به تاریکی رفته، از این رو طومار جید رو در داخل دستبند ذخیره سازی اش انداخت، روی تخت دراز کشید و به خواب رفت.

انرژی چی فراوانی در کوهستان های اطراف قرار داشت و سرتاسر اقامتگاه ووچینگ در دایره ی قلمرو استاد جدیدش بود، بنابراین، هیچ خطری در اطراف اینجا وجود نداشت. بعد از بیش از سیصد سال، مو تیان لیائو بالاخره توانست استراحت شبانه ی خوبی در تخت نرمش داشته باشه، بدون اینکه نگران امنیتش باشه.

مو تیان لیائو انقدر عمیق خوابید که وقتی که بالاخره بیدار شد خورشید در بالای آسمان قرار داشت.

بعد از صبحانه، مو تیان لیائو به بررسی تکنیک مشتعل سازی چوب ادامه داد، اما هنوز تنها نمی توانست از اولین فصل جلوتر بره.

اینطور به نظر می رسید که باید راهنمایی های اولین فصل رو به منظور خواندن فصل دیگر دنبال میکرد، ... مو تیان لیائو سرش رو خاروند و لباس پوشید. او داشت بیرون می رفت تا فردی رو برای صحبت کردن پیدا کنه و ببینه درخت معطر به بوی میوه ممکنه کجا قرار گرفته باشه.

هیچکسی در قله ی کوه نبود، مو تیان لیائو نگاهی به کاخ متروکه ی چینگ نینگ انداخت و نتوانست برای اینکه نگاهی به انجا بندازه مقاومت کنه. ورودی به طرف سالن داخلی هنوز محکم بسته شده بود، استاد هنوز در تهذیب محرمانه قرار داشت.

او نتوانست جلوی آه کشیدنش رو بگیره، حتی اگر نمی توانست جوابی برای سوالش پیدا کنه، خوب میشد اگر می توانست زیبایی استادش رو تحسین کنه. از زمانی که با استادش ملاقات کرده بود، مردان و زنان خوش سیمای فرقه در حال حاضر در نظر او کمبود داشتند. برای مثال قیافه ی سوشین دوست داشتنی از دیروز، در زندگی گذشته اش می توانست جایی رو در میان کارکنان آهنگری به دست بیاره. هرچند، حالا تنها حس می کرد که آن دختر ... زشت به نظر میاد.

مو تیان لیائو با افسردگی به نزدیک ترین کوه رفت. سکویی بالای کوه ازسلسیتیت (که به صورت بلورین و سفید و گاهی آبی یافت می شود) ساخته شده بود، که در هر طرف نزدیک به صد فوت بلندا داشت. گروهی از شاگردان که لباس هایی به رنگ های ساده به تن داشتند در حال حاضر آنجا تمرین شمشیر بازی می کردند.

اسلحه های جادویدانشان با نور نقره ای می درخشید، انرژی چی شمشیر در هر چرخش به بیرون پرتاب میشد. مو تیان لیائو ناخودآگاه مکث کرد. این تکنیک شمشیر زنی بی نظیر بود، شبیه به سبک پرنده ی خیره کننده از راهنمایی شمشیر زنی هزاران خورشید بود، به غیر از اینکه کمی اصلاح شده بود... در حال حاضر این سبک خیلی ساده تر و خیلی کاربردی تر به نظر می رسید. هرکس که اصلاحش کرده بود باید یک نابغه می بود!

"شیشو!" افراد فرقه در جلوی گروه فوراً متوجه حضور او شدند. معلوم شد که او سوهنگ همیشه خندان است.

مو تیان لیائو در مواجهه با احترام سرش رو به علامت سپاسگذاری تکون داد. سوهنگ شمشیرش رو غلاف کرد و به بقیه همین علامت رو داد، در حالی که به سرعت به طرف مو تیان لیائو آمد و تعظیم کرد، "درود به شیشو."

"آیا در تمرین شمشیر زنی دیگران رو رهبری می کنی؟" مو تیان لیائو به سی هینگ نگاه کرد، او از قدرت روحی اش برای بررسی این شیزو استفاده کرده بود و سو هینگ در حال حاضر در مرحله ی درونی (هسته) بود، بنابراین او نباید اینچنین تکنیک های پایه ای رو تمرین می کرد. احتمالا دلیلش این بود که او بیشتر شاگردان قدیمی تر را تعلیم می داد.

"در حال حاضر داریم تمرین صبحگاهیمون رو انجام میدیم." سو هینگ عرق روی پیشانی اش رو پاک کرد. زمانی که متوجه گیجی مو تیان لیائو شد، او لبخند زد و توضیح داد، "تمام شاگردان نسل دوم از اقامتگاه ووچینگ باید تکنیک های شمشیر زنی را به مدت دو ساعت صبح ها تمرین کنند، صرف نظر از اینکه به چه درجه ای از تهذیب گری رسیده اند."

شگفتی مو تیان لیائو در صورتش پیدا بود. استعداد او در زندگی قبلی اش در حد متوسط قرار داشت. او در طی سی صد سال کار سخت و پایه ریزی قوی تنها به مرحله ی نیمه جاویدان رسیده بود. هر روز، بدون اهمال کاری، طلسم هایش رو تمرین می کرد در حالی که برای قوی تر کردن بدنش از چند تکنیک جنگی استفاده می کرد. استادش نسبتا در طرز تفکرش استثنایی بود.

آیا نوعی از درخت در این کوهستان وجود داره که دارای عطر میوه باشه؟" مو تیان لیائو دلیلی رو که به اینجا آمده بود به خاطر آورد و سوال پرسید.

"شیشو آیا می خواین تمرین کنید؟" چشمان سو هینگ از غبطه پر شد. او از استاد خودش شنیده بود که، شیشونگ مو تیان لیائو؛ هم چند تکنیک اسرارآمیز رو که به وسیله ی شیزو به او داده شده بود رو موقع ورود به فرقه تمرین کرده بود. او حتی می دونست که اولین وظیفه اش پیدا کردن چوبی بود که عطر میوه ها رو دارا بود.

"چندین درخت که دارای عطر میوه هستند در پشت کوهستان جایی که خورشید می تابد رشد کرده اند. از استادم شنیدم که این درختان به بلندای دو متر هستند و به باریکی دستان کودک، اوه و پوسته ی این درختان سیاه مایل به سبز است."

مانعی بر روی عقب کوهستان گذاشته شده بود. شاگردان نسل دوم دسترسی به آن ناحیه نداشتند، بنابراین سوهنگ قبلا هیچوقت آن درختان معطر به بوی میوه ها رو ندیده بود.

زمانی که مو تیان لیائو شنید که شیشونگ خودش هم همچنین این وظیفه رو به انجام رسانده، دودلی اش در مورد این تکنیک ناپدید شد. او چاقویی برای خرد کردن هیزم پیدا کرد و هیجان زده به طرف پشت کوهستان به راه افتاد.

بعد از گذشتن از میان جنگل بامبوهای تیره در پشت کاخ چینگ نینگ و بالا رفتن از یک شیب کوچک، قسمت عقبی کوهستان بالاخره در دیدرس قرار گرفت. پرندگان در آسمان اطراف دامنه های انبوه سرسبز پرواز می کردند، بنابراین به نظر نمی رسید که هیچ مانعی در آنجا قرار گرفته باشد.

هیچ چیزی مانع راهش نشد در حالی که مو تیان لیائو به طرف کوهستان می رفت، با این حال منظره ای غیر منتظره درست در برابر چشمانش تغییر کرد، تپه های سرسبز که آرامش بخش بودند ناپدید شدند و با کوهی عظیم که لبریز از گیاهان دارویی عجیب و جنگل انبوه بود جایگزین شد!

برطبق چیزی که شیزونش گفته بود... مو تیان لیائو یک دور اطراف سرایشی آفتابی راه رفت و به سرعت گروهی از درختان رو که عطر غلیظ میوه داشتند پیدا کرد. او چاقویش رو برداشت و سعی کرد تا شاخه ی به ظاهر خشک قدیمی رو بیره.

مو تیان لیائو به چاقوی توی دستانش نگاه کرد، سپس به طرف شاخه برگشت که تنها به ضخامت انگشت شستش بود، کاملا لال شده بود، او به طرف سرایشی برگشت و به دنبال چیز دیگری گشت که بتوانه در عوض به جای آن ازش استفاده کنه. زمانی که در پایین دره ی کوهستانی سنگ آهن تیره رنگی رو به اندازه ی میوه ی زالزالک پیدا کرد، مو تیان لیائو سنگ رو کف دستانش قرار داد و چیزی رو امتحان کرد، "بسوز!"

برای لحظه ای کوتاه باریکه ای از آتش قبل از اینکه دوباره ناپدید بشه سوسو زنان در کف دستش پدیدار شد. او بارها و بارها امتحان کرد، تا زمانی که بالاخره توانست

از آتش برای ذوب کردن سنگ آهن در دستانش استفاده کنه، به محض اینکه سنگ معدن ذوب شد، او به سرعت مایع رو به شکل یک چاقو مالش داد، آن رو دوباره به حالت عمودی در آورد.

آهن سیاه رنگ معدنی از هیچ نوع عنصر با ارزشی نبود، اما حداقل ده برابر محکم تر از چاقوی چوب بری معمولی اش بود. با تنها یکبار ضربه زدن، توانست شاخه ی درخت معطر به عطر میوه رو بشکنه.

حالا که به اندازه ی کافی هیزم داشت، مو تیان لیائو به سادگی آهوی کوهی که برای قدم بعدی نیاز داشت رو شکار کرد. او آهوی کوهی رو پوست کند، اجازه داد خونش بیرون بریزه و به اندام های داخلی اش در کنار نهر کوچک رسیدگی کرد.

یک اسلحه ساز هنوز قلبا یک صنعت گر بود. اگر آنها می توانستند طرح های بی نظیر و پیچیده ای رو حکاکی کنند، پس استعداد آنها می تواند به پردازش مواد هم منتهی شود.

مو تیان لیائو آهوی کوهی رو بر روی گودال مخصوص کباب کردنش گذاشت، سپس بشکن زد تا در گودال کوچک آتش چوب با هیزم های عطر میوه مشتعل شود، شاخه های تازه خیلی مناسب سوختن نبودند، اما آتش چوبی، یک آتش عادی نبود. یک ذره ی کوچک از شعله؛ چوب رو مصرف کرد و آتش بزرگی جان گرفت.

مو تیان لیائو کمی خمیازه کشید در حالی که برگ های خشک رو نگه داشته بود و شاخه هایی که می خواست برای سوختن به آتش اضافه میکرد. او گوشت آهوی کوهی رو بالاتر قرار داد تا آتش آن رو تا حد خشک شدن نسوزاند.

عطر فریبنده ی میوه از آتش مشتعل شناور شد، به آرومی در گوشت آهوی کوهی فرو رفت. مو تیان لیائو طومار جیدش رو بررسی کرد، اما فصل بعد هنوز پدیدار نشده بود، بنابراین آن رو کناری گذاشت، کار دیگری برای انجام دادن نداشت در حالی که منتظر بود تا آهوی کوهی پخته شود، بنابراین بار دیگر چاقو رو برداشت و شروع به حکاکی بر روی یکی از شاخ هایی که پیشتر بریده بود شد.

گوش های تیز، بدنی کوچک، دم بلند ... مو تیان لیائو به هیکل بچه گربه ی سرزنده که حکاکی کرده بود نگاه کرد و تعجب کرده بود که آیا مو شیائو ژائو بزرگ شده...

یک جورایی، مو تیان لیائو حس می کرد که چیزی او رو تماشا می کنه. او به تندی برگشت تا به سایبان درختان نگاه کنه، تنها یک جفت چشمان شفاف رو دید که بدون پلک زدن متقابلا او رو نگاه می کنه!

ذهن مو تیان لیائو از معنی آن چشمان تهی شد.

صاحب آن چشمان یک گربه ی نیمه بزرگ بدون هیچ لکه ای از رنگ در خز به سفیدی برفش بود. که بی صدا در نوک درخت دولا شده بود و حالا او رو تماشا می کرد. درست در بالای پنجه ی چپش دستبند کوچکی بود که با سنگ های گران بهای زیادی مینا کاری شده بود و چندین طرح که بی نظیر به نظر می رسیدند روی آن حکاکی شده بود. دستبند جفت مشابه با محافظ مچ بند قدیمی اش بود و میتوانست سایشش رو با رشد گربه یا حرکاتش منطبق کنه....

مو تیان لیائو شاخه ی درخت رو گرفت و به چابکی خودش رو بالا کشید. او بدنش رو روی شاخه قرار داد و به آرومی صورتش رو به بچه گربه نزدیک تر کرد.

بچه گربه ی سفید اصلا تکون نخورد، طوری به نظر می رسید که انگار منتظر اوست تا از درخت بالا بیاد.

"شیائو ژائو؟" مو تیان لیائو با ناباوری اسم گربه رو صدا زد، به دنبال آن، او یک سیلی از طرف بچه گربه ی لرد در صورتش دریافت کرد.

مو شیائو ژائو این اسم رو دوست نداشت، بنابراین هر بار که مو تیان لیائو او رو به این اسم صدا میزد به او سیلی میزد.

مو تیان لیائو غرق در خوشی شد! او بچه گربه رو بلند کرد و صورتش رو در خز گربه فرو برد، "شیائو ژائو شیائو ژائو! این واقعا خودتی!"

"میو!" بچه گربه ی لرد ناگهان از عصبانیت پف کرد.

تو احمق لعنتی! چیکار داری می کنی! چطور جرات می کنی صورتت رو به شکم
استادت بمالی! نسبت به استادت این بی احترامی مطلقه!